

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - هشتم نومبر ۲۰۱۴

آزادی بیان – آزادی قلم

چیزی که دل می‌گه، دشمن نمی‌گه!!!

همان قسمی که همیشه از دم قیزه کرده ام، این بار نیز نوشته را از سطر دوم عنوان شروع میکنم، که یکی از مثل‌های مشهور کابلی ست؛ بعضاً آن را در هیئت "چیزی ره که دل می‌گه، دشمن نمی‌گه" هم بر زبان می‌آرند. این ضرب‌المثل تشویش و وسواس دل را بیان میکند، که غالباً منفی می‌باشد و بدترینها را در فکر آدم مجسم می‌سازد؛ خصوصاً که این دل در درون انسان غم‌درون شرقی بتپد و آن شرقی هم افغان باشد. ما مردم بنا بر غریزه ای که در وجود و نهاد ما نهاده شده است، و یا همین قسمی که پرورده شده و بار آمده ایم، وقتی عزیزی مشکلی داشته باشد و یا عزیزی باید از راه برسد، و دیر کند یا دیرتر برسد، صدگونه وسوسه ذهن ما را فرامیگیرد و بدترین حالت را در مخیله تجسم میدهد. آری؛ آنچه را دل تشویشی و وسواس بر زبان مغز و کله آدم میگذراند، واقعاً از زبان دشمن هم نمیتوان انتظار داشت. مثلها که همیشه از مغز مردم و اجتماع و مبتنی بر تجارب لاینقطع و طولانی برمیخیزند، به ندرت به خطا میروند و فحوایشان را میتوان تا حد "آیتِ مُنزل" ثقه دانست!!!

متأسفانه اکثریت مطلق کسانی، که خواسته اند و یا میخواهند مجموعه امثال را عرضه بدارند، چون تعریف و تشخیص درستی از مثل و ضرب‌المثل در نزدشان وجود نداشته است و یا ندارد، در پهلوی ضرب‌المثل‌های درست، عباراتی آنجر و بنجر را - که هر چیز دیگر بوده میتواند، غیر از مثل - به نام "مثل" تقدیم کرده اند و میکنند. اینها از یک طرف خود را مسخره ساخته

اند و میسازند و از طرفی حیثیت امثال را چار دست و چار پای به زمین زده اند و میزنند. و خدا یارِ جانِ علامهٔ مرحوم علی اکبر "دهخدا" و گور و گردنش، که با تدوین "امثال و حکم" خود، اندرین عرصه سرچشمهٔ چنین مغالطات گشته و نسلهای پشتِ سر خود را در ایران و افغانستان با خود به بیراهه کشانید!!!

جمع آوری کنندگان ضرب المثلها غالباً "غیر ضرب المثل"؛ یعنی "امثال نامثل و مغشوش و مغلوط"، در وطن عزیز ما افغانستان هم کم نیستند، از کته سرانی چون داکتر عنایت الله شهرانی گرفته تا آقای محمد آصف فکرت و خردترکان. این بود نمونه ای کوچک از استفادهٔ غلط از "آزادی بیان" در عرصهٔ معرفتی فرهنگ عوام!!!

و مثالی دیگر:

اتفاقاً کلیدی از بُرشِ خبرها و راپورتاژهای تلویزیون "طلوع" از نظرم گذشت، هک و پک ماندم وقتی لغات نامانوس و مخصوص فارسی ایران از قبیل "پرونده و برنامه و واژه و ویژه و دادگاه و دادگاه کُل و دادستان و دانشجو و دانشکده و دانشگاه و خبرنگار و مجلس نمایندگان و چه و چه و چه" را در ظرف چند دقیقه از زبان اناونسر و راپورتر شنیدم. گیج شده بودم؛ در دل گفتم:

اگر معنای "آزادی بیان" و "آزادی مطبوعات" همین است؛ یارا! ماره از این آزادی و مازادی تیر!!! بگذارید که اسیر باشیم و اسیر بمانیم و ازین نوع آزادی بی مسلک و بی بند و بار چیزی نشنویم!!!!

در پهلوی "آزادی بیان" باید اخلاق و وجدانی نشسته باشد، که منافع و ارزشهای مردمی و فرهنگی و زبانی خود ما را پاس بدارد، که مردم ما همیشه در همیشه گفته اند:

"چراغی که ده خانه بسوزد، مسجده صبر اس!!!!"

"به کهنهٔ خود بساز، که نو دیگران گران است!!!!"

تا جائی که از خود لغات کافی و شافی ملی و مردمی در هر ساحه و عرصه ای داشته باشیم، استعمال لغات و کلمات همسنگ بیگانه از مردم و زبان مردم ما - ولو توتیا و اکسیر و درّ عدن هم باشند - بر ما حرام باد!!!!

بعد ازین مقدمهٔ چینی و تمهید برویم به اصل گپ؛ که "آزادی بیان و قلم" است. بعضاً "اندیشه" را هم بدان افزوده، به شکل "آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی اندیشه" فارمولبندی میکنند. باز هم مگر از دُم قیزه کرده و اولاً طرز تلقی خود را در مورد "آزادی اندیشه" ابراز میکنم.

در ظاهر این طور وانمود میشود، که انسان در ذهن خود همیشه آزاد است و اگر آزادی برای بنی آدم وجود دارد، همانا آزادی فکر کردن و آزادی اندیشیدن او خواهد بود. این در صورتی

صادق است، که به تخیل و تکدیور ذهن انسان کوشیده نشده و با بُف کردن قصه های سرخ پری و زرد پری افکار مردم آلوده ساخته نشده باشد. اگر زمینه آزادانه پرورش ذهن و فکر و مغز میسر باشد، در آن صورت، آدمی می‌تواند خود مطابق به برداشت خود از جهان و پدیده های جهان به نتیجه ای قابل وقع و دلخواه خود برسد. این امر در سالیان کودکی و نوجوانی شایان اهمیت بیشتر است، چون مغز جوان است و رگها و شرایینش صاف و بدون تصلب؛ یعنی "مگ ناگرفته"، که می‌تواند بدون مانع آکسیجن لازم را به تمام حجرات مغز رسانده و با سیراب ساختن دماغ زمینه بیشترین فعالیت آن را میسر بسازد. از همین خاطر هم هست، که مثلاً نامداران علم فزیک در سنین جوانی به برداشتهای سترگ رسیده اند. البرت این شتین فقید تیوری نسبیت خود را در جوش جوانی پیش کشید. بعد از آن که سنش پخته شد و به کهولت گرائید، با وجود داشتن اندوخته های بزرگ و منحصر به فرد در فزیک نظری، به دستاوردهای شایانی نایل نگردید و فارمول جهانشمولی را که با جدیت تمام بالایش کار میکرد و سالهای آخر زندگانی خود را محض وقف آن ساخته بود، قالببندی کرده نتوانست!!!

مغز انسان در طفلی و کودکی و حتی نوجوانی، صفحه ای ست سفید و نانوشته، که به اثر گرفتن سبق و درسهای غلط، سیاه و مکدر میگردد. اینجا دگر با آن لوح صاف و بی غشی سر و کار نداریم، که می‌توانست افکار درست و اصولی و انسانی را در خود حک و نقر کند. این لوح اینک افکاری را در خود به مانند نقر فی الحجر نقش کرده است، که زدودن آن کاری ساده نیست. کله ای که بدین سان به اصطلاح مغزشوئی گردیده باشد، از ناممکنات است، که به راه درست و صراط المستقیم خلاق و درخور شان انسان آزاده، سوق داده شده بتواند.

آری؛ از همان دوران کودکی و نوجوانی، باید زمینه پرورش آزاد مغز و تفکر را میسر ساخت. در عمل مردم دنیا و خصوصاً در ممالک اسلامی بنا بر اوامر و نواهی و فرمایش روایات دینی، بهترین دوره پروردن و انکشاف دادن مغز اطفال مکاتب را با موضوعات و مضامین غیر ضروری و حتی سمی، مسموم ساخته و بهترین موقع کسب مسائل اصولی و آنچه را باید فراگرفت، ضایع و تلف میسازند.

آنچه در افواه مردم زیر عنوان "آزادی اندیشه" اخذ موقع میکند، مگر از نوعی دگر است که باید بهتر فارمولبندی گردیده و با عباراتی از قبیل "آزادی بیان عقیده" و "آزادی بیان اندیشه" افاده شود. زمینه را باید طوری میسر ساخت، که افراد جامعه بدون هراس و ترس و لرز و بدون مانع و سانسور، طرز تفکر، برداشت و عقیده و اندیشه خود را از جهان هستی و کائنات و پدیده های عالم ابراز کرده بتوانند.

و اما در مورد آزادی بیان و آزادی قلم:

انسان دو وسیله عمده جهت ابراز و انتقال فکر و پیام خود در اختیار دارد، یکی زبان و دیگری قلم؛ البته با انکشاف وسائل مدرن الکترونیک ساحه فعالیت هر دو و خصوصاً قلم و نوشتن، طیفی به مراتب بزرگتر از پیش را اختیار کرده است. در هر صورت، همین دو وسیله جهت انتقال و تبادل و مبادله پیام و خبر موجود است؛ یا از راه مُحاوره و گفتار شفاهی یا از طریق تحریر و رشحات قلم. گرچه وقتی از "آزادی بیان" سخن میگوئیم، هم "لفظ زبانی" را در بر میگیرد و هم "لفظ مکتوب" و "ماحصل قلم" را؛ ازین رو به نظر میرسد، که با بر زبان راندن "آزادی بیان"، هم پیام زبانی مطرح بوده میتواند و هم پیام تحریری و مکتوب؛ چون "آزادی بیان" بالذات "آزادی قلم" را نیز تضمین میکند. اما من از تجربه خود برداشت دیگری از "آزادی قلم" دارم؛ و بگذارید که نظرم را بگویم:

"قلم" را در ساده ترین شکلش مدّ نظر بگیریم، که به حیث آله و وسیله بیجان نوشتن در دست گرفته میشود و با نوک زبان خود پیام حامل یا صاحب قلم را روی صفحه ای مینگارد. این ظاهر کار است، چون از نگاه من "قلم" آن طور که فکر میشود، بیجان و بی اراده هم نیست، بلکه از خود شخصیتی دارد. آن که بسیار قلم زده و بسیار نوشته باشد، اقرار میدارد که قلم از خود قدرتی دارد، خارج از اراده صاحب قلم؛ بگذارید قلم بدود، راه خود را خود پیدا میکند!!! استاد سخن، استاد خلیل الله خلیلی، "خلیلی افغان"، که نثر و نظم کم نظیر است، در جائی از آثار نهمار خود اظهار میکند، که:

«قلم پیش از ذهن و فارغ از اراده او گام برمیدارد!!!» (نقل به معنی)

در همین مفهوم میتوان از "آزادی قلم" سخن گفت؛ آری، باری:

بگذار قلم آزادانه قدم بگذارد؛

جلو جولانش را سد مکن،

تا سیر طبیعی سخن برهم نخورد!!!!!!